

# تبیین عوامل مؤثر بر ناکامی دولت در افغانستان پساطالبان در رهنمود نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۹/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۱۷

مرتضی نورمحمدی<sup>۱\*</sup>

محمدعارف فصیحی دولتشاهی<sup>۲</sup>

## چکیده

پژوهش حاضر، درصدد بررسی زمینه‌ها و عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری دولت ناکام و ورشکسته در افغانستان پساطالبان است. بخشی بزرگ از ناهنجاری‌ها و نابسامانی‌های سیاسی و اجتماعی در این کشور با ضعف و ناتوانی دولت نسبتی وثیق پیدامی‌کند. شواهد تاریخی نشان‌دهنده آنست که دولت در افغانستان به‌صورت پیوسته از اعمال حاکمیت تجربی، عاجز بوده و از ارائه خدمات و کالای اساسی از قبیل «امنیت، عدالت و رفاه»، ناتوان و ضعیف، ظاهر شده‌است؛ دولت‌های به‌وجودآمده پس از ۱۱ سپتامبر نیز از این امر مستثنی نبوده و سیاست‌های حمایتی جامعه بین‌المللی نیز نتوانسته‌است، گسستی در شکنندگی و ضعف دولت در این کشور به وجود آورد؛ بدین‌سان، پرداختن به این مسئله، دارای اهمیت و ضرورتی اساسی است. پرسش اصلی اینکه «چه عواملی در ناکامی و ضعف دولت در افغانستان پساطالبان مؤثر بوده‌اند؟»؛ فرضیه مقاله، این است: سطح بالای خشونت سیاسی، سطح پایین انسجام اجتماعی - سیاسی، کشمکش عمده سیاسی در ایدئولوژی سازمان‌دهنده دولت، فقدان مشروعیت و ضعف عقیده (ایده) دولت از مهم‌ترین عواملی است که دولت‌های پساطالبان را در انتهای طیف دولت‌های ناکام و پیشامدرن قرار داده‌است. روش تحقیق: مسئله یادشده در چارچوب نظریه مجموعه امنیتی با روش توصیفی - تحلیلی واکاوی شده‌است. یافته‌های مقاله از شکل‌گیری نوعی دولت ورشکسته نشان‌دارند که موجب رشد ناهنجاری‌ها و نابسامانی‌های سیاسی و اجتماعی در این کشور شده‌اند.

**واژگان کلیدی:** افغانستان، مجموعه امنیتی منطقه‌ای، ایده دولت، دولت ضعیف، انسجام سیاسی.

۱. استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول: politic110@gmail.com)

مقاله پژوهشی

صفحه ۲۰۲-۱۷۵

۲. دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

(dowlatshahi200@yahoo.com)

## مقدمه

بخشی بزرگ از بحران‌های مداوم در افغانستان، به وجود دولت ضعیف و ناکارآمد، مربوط می‌شود. از همان آوان به قدرت رسیدن / احمدشاه، دورانی که از میان کنفدراسیون قبایل سربرآورد تا تشکیل دولت وحدت ملی که حضور نیروهای خارجی بدان خصلت بین‌المللی بحشیده‌است، تلاش وافر صورت گرفته‌است تا از طریق ایجاد دولتی مقتدر که به ایفای نقش‌های چهارگانه مانند «کسب منافع، تقسیم منابع، سامان‌دهی به مناسبات اجتماعی و برقراری نظم» قادر باشد، به کنترل و مهار بحران مبادرت ورزیده‌شود؛ اما تمامی تلاش‌ها در نهایت به ناکامی منجر شده و دولت، همچنان ضعیف، ناکارآمد و بدون پشتوانه مردمی، باقی مانده‌است. برای تحقق و استقرار دولتی قدرتمند و نافذ، سه الگوی متفاوت سیاست‌گذاری پیگیری شده‌است که هیچ‌یک به ایجاد ساختار سیاسی قدرتمند نینجامید؛ این سه الگو عبارت‌اند از: «سیاست یک‌پارچگی کم‌عمق، سیاست یک‌پارچگی ژرف و سیاست یک‌پارچگی ژرف مدنی (دهشیار، ۱۳۹۰: ۶۵ تا ۸۳).

*احمدشاه*، سیاست یک‌پارچگی کم‌عمق را که مبتنی بر احترام به جایگاه رهبران قومی و واقعیت‌های قبیله‌ای افغانستان بود، پی‌گرفت و مماشات با رهبران سنتی را سرلوحه کار خود قرارداد. دوست محمد خان، سیاست یک‌پارچگی ژرف را دنبال کرد که ایجاد نوعی دولت مرکزی قدرتمند در بطن تأسیس ارتشی قوی و تلاش برای کنترل قومیت و قبایل را شیوه مطلوب تشخیص داده‌بود. *امیرآهنین* به حداکثر رساندن خشونت و استفاده از ابزارهای نظامی در کنار استقرار ساختارهای بروکراتیک و نهادهای اداری را شیوه استقرار سیاست یک‌پارچگی ژرف قرارداد *امان‌الله خان*، چالش ارزش‌های مذهبی و باورهای دینی را کارآمدترین شیوه برای حیات‌دادن به یک دولت مرکزی قدرتمند یافت؛ او سیاست یک‌پارچگی ژرف مدنی را مستقر ساخت هر چند در نهایت مجبور شد در بطن شورش‌های قومی و قبیله‌ای از کشور فرار کند.

با سقوط حکومت تک‌قومی طالبان، سیاست ژرف مدنی به‌عنوان الگوی سیاست‌گذاری جدید در کشور برگزیده شد. پس از طالبان به‌رغم آنکه دولت در افغانستان، بین‌المللی شده‌است و برپایی ساختار حکومتی قدرتمند و کارآمد و همچنین تحکیم پایگاه اجتماعی آن از وظایف ناتو و ایساف اعلام شده‌است، تمامی تلاش‌ها چه داخلی و چه بین‌المللی به ناکامی منجر شده‌اند؛ با مطالعه چنین وضعیتی می‌توان ادعا کرد که «وجود دولت ضعیف، حاکمیت هرج‌ومرج بر حیات سیاسی افغانستان و

قرارگرفتن این کشور در هلال بی‌ثباتی» از ویژگی‌های برجسته امروز افغانستان به‌شمار می‌آیند. دولت در افغانستان به‌رغم حمایت‌های بین‌المللی در کنترل احساسی و روانی توده‌ها و ایجاد نهادهایی که دارای تنوع کارکردی و مشروعیت‌ساز باشد، ناتوان‌تر از گذشته، ظاهر شده‌است؛ از این رو، این پرسش به‌وجود می‌آید که «چه عواملی در ناکارآمدی دولت در افغانستان پساتالبان مؤثر بوده‌اند؟»؛ فرضیه مقاله، آن است که «کاهش قدرت سیاسی، سطح بالای خشونت سیاسی، سطح پایین انسجام اجتماعی - سیاسی و وجود هرج‌ومرج منظم» که از برجسته‌ترین ویژگی‌های افغانستان در طول تاریخ بوده‌اند، از جمله عواملی هستند که دولت‌های پساتالبان را در انتهای طیف دولت‌های ضعیف و پیشامدرن قرار داده‌اند.

در این تحقیق، مسئله یادشده در چارچوب نظریه مجموعه امنیتی با روش تبیین علی جامعه‌شناختی واکاوی شده‌است. آزمون و سنجش فرضیه تحقیق، در دو محور کلی انجام شده‌است: در بخش نظری (تئوریک)، به تقریر و بازخوانی دولت ضعیف و قوی و عوامل تأثیرگذار بر ناکامی دولت در نظریه مجموعه امنیتی مبادرت می‌شود؛ محور دوم، عوامل مؤثر بر ضعف و ناکامی دولت‌های پساتالبان را در افغانستان واکاود. هدف پژوهش حاضر، بررسی زمینه‌ها و عوامل مؤثر در شکل‌گیری دولت ناکام و ورشکسته در افغانستان پساتالبان است. بخشی بزرگ از ناهنجاری‌ها و نابسامانی‌های سیاسی و اجتماعی در این کشور با ضعف و ناتوانی دولت، رابطه‌ای معنادار پیدای می‌کند؛ این مسئله، تکثیر و تعمیق نابسامانی‌های اجتماعی و سیاسی را در کشور سبب شده‌است. از آنجاکه وجود دولت ضعیف در افغانستان، دارای برخی عوامل اجتماعی بوده، نظریه مجموعه امنیتی نیز به تبیین این مهم مبادرت می‌ورزد، تبیین این عوامل در رهنمود این نظریه، از اهداف مهم پژوهش حاضر به‌شمار می‌رود؛ بدین ترتیب، هدف این پژوهش، تبیین علی ناکامی دولت در افغانستان با تأکید بر دولت‌گرزی و وحدت ملی در پرتو نظریه مجموعه امنیتی است. پژوهش حاضر از لحاظ هدف «توسعه‌ای»، از نظر ماهیت «کیفی» و از نظر نوع پژوهش «توصیفی - تحلیلی» است.

در گردآوری اطلاعات از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی موجود به زبان فارسی، انگلیسی و دری بهره‌گرفته شده‌است؛ بدین ترتیب، جامعه تحقیق، بر جامعه متنی مشتمل است. از دید قلمرو زمانی نقطه عزیمت این تحقیق، دولت‌های تشکیل‌یافته پس از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ مدنظرند. از نظر مکانی، موضع محوری، افغانستان است با این حال، این دولت به دلیل تسری بحران به منطقه و جهان که از ویژگی‌های دولت‌های ناکام محسوب می‌شود، بین‌المللی هم شده‌است. از نظر قلمرو موضوعی،

تحقیق حاضر، بر واکاوی و مطالعه جامعه‌شناسانه ناکامی دولت در افغانستان متمرکز است. از لحاظ نظری، تلاش بر آن است که متغییر مستقل (مجموعه عوامل) به متغییری وابسته (ناکامی دولت در افغانستان) پیوند داده شود.

## الف - پیشینه تحقیق

به منظور ارزیابی دقیق تر منابع و فهم کاستی‌ها و خلأهای موجود که رفع آنها یکی از اهداف اصلی این پژوهش است، ادبیات موجود در سه بخش مجزا بررسی شده‌اند که در ادامه به مهم‌ترین موارد آن اشاره می‌شود:

### ۱. آثار فاقد هرگونه رهیافت نظری و الگوی تحلیلی

بیشترین آثاری که به بررسی دولت ناکام در افغانستان پرداخته‌اند، فاقد هرگونه رهیافت نظری هستند. علی‌قادر (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «دولت ضعیف و جامعه قدرتمند؛ تجربه ناکام دولت‌سازی در افغانستان» به بررسی عوامل ناکامی دولت در افغانستان پرداخته‌است؛ نویسنده، عواملی از جمله فقدان راهبرد (استراتژی) جامعه جهانی برای شکل‌دهی دولتی قدرتمند، نادیده‌گرفتن عامل خارجی در گسترش سطح خشونت در افغانستان و نیز عدم تمایل نخبگان سیاسی به منافع عمومی و جمعی را مسائلی می‌داند که شکل‌گیری دولت مقتدر را با شکست مواجه ساخته‌اند. اگرچه کوشش نویسنده در تشریح عوامل ضعف دولت و آسیب‌شناسی آن، شایان توجه است، عدم انتخاب و کاربست یک رهیافت نظری یا یک الگوی تحلیل مناسب، مانع شده‌است که قادر بتواند دیدگاه‌های مدنظر خود را به صورتی نظام‌مندتر مطرح کند.

تمیم عاصی (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «بحران‌های پیاپی: آسیب‌شناسی فروپاشی حکومت‌های ناکام در افغانستان» به مطالعه و بررسی عوامل و شاخصه‌های حکومت‌های ناکام پرداخته‌است. نقطه قوت اثر عاصی را باید توجه اساسی به مجموعه عواملی دانست که تشکیل دولت مقتدر را دور از دسترس قرار داده‌است اما عدم انتخاب و کاربست یک الگوی تحلیل یا رهیافت نظری مناسب موجب شده‌است که نویسنده نتواند مباحث متعدد و پراکنده خود را به صورتی نظام‌مند و با توجه به سطوح تحلیل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مطالعه کند.

عزیزاریانفر (۲۰۱۳) در کتاب *ریشه‌های ناکامی و شکست پروژه‌های ملت‌سازی و دولت‌سازی در افغانستان* کوشش کرده، تصویری جامع از شکست برنامه (پروژه) ملت و دولت‌سازی در افغانستان

ارائه‌داده، عوامل جامعه‌گانی شکست دولت را به‌خوبی تبیین‌کند اما عدم کاربست نوعی رهیافت نظری مناسب با موضوع پژوهش، مانع اتقان و رانسجام تحقیق شده‌است.

محمود باهوش *فاردقی* (۱۳۹۶) در مقاله «بررسی و تحلیل روند تکوین دولت‌سازی در افغانستان و چالش‌های پیشرو در دوران پساچنگ سرد» کوشش کرده‌است، تحلیلی جامع از شکست برنامه دولت‌سازی در افغانستان ارائه‌داده، عوامل جامعه‌گانی شکست دولت را به‌خوبی تبیین‌کند؛ در بررسی‌های وی، عوامل داخلی در بحران افغانستان به‌طور عمده، این موارد را دربرمی‌گیرد: «ترکیب قومی، ترکیب مذهبی، ترکیب زبانی، ترکیب و توزیع فضایی اقوام و جمعیت، قدرت‌طلبی رهبران گروه‌ها، بی‌سوادی و کم‌سوادی مردم، دیدگاه‌های سیاسی و فقر عمومی» و عوامل خارجی بحران عبارت است از: «همسایگان، دولت‌های فرامنطقه‌ای، قدرت‌های جهانی و نهادهای بین‌المللی» اما کتاب از نبودن کاربست یک رهیافت نظری مناسب رنج می‌برد.

## ۲. منابع بهره‌مند از رهیافت نظری و الگوهای تحلیلی

دسته دوم منابع موجود در زمینه دولت ناکام در افغانستان را باید منابعی دانست که با بهره‌مندی از نوعی رهیافت نظری یا الگوی تحلیلی به تبیین پرداخته‌اند و از این حیث، رویکرد آن یک گام، فراتر از رویکردهای پیشین است؛ در این بخش، چند اثر بهره‌مند از رهیافت نظری و الگوهای تحلیلی بررسی می‌شوند. *عبدالقیوم سجادی* با استفاده از الگوی شکاف‌های اجتماعی در کتاب *جامعه‌شناسی افغانستان؛ قوم، مذهب و حکومت* تلاش می‌کند که نشان‌دهد، نقش ساختار قومی حکومت، استبداد سیاسی و سیاست قوم‌محورانه در تاریخ معاصر افغانستان، از مهم‌ترین زمینه‌های شکل‌گیری دولت ضعیف در زمان مجاهدین در این کشور محسوب می‌شوند.

*خلیل‌اله سردارنیا* و *سید مهدی حسینی* (۱۳۹۳) در مقاله «چالش‌های اجتماعی دولت‌سازی مدرن در افغانستان» کوشیده‌اند، با روش تبیین علی جامعه‌شناختی، چالش‌های دولت‌سازی در افغانستان عصر کمرزی را از منظر شکاف‌های اجتماعی تبیین‌کنند؛ مهم‌ترین این چالش‌ها از نظر نویسندگان، عبارت است از: بحران شدید و فراگیر هویت، تقابل سنت و تجدد، بحران مشروعیت، غلبه فرهنگ عشیره‌ای بر فرهنگ مدنی، فقر فرهنگی، فقر اقتصادی و سنتی‌بودن شدید جامعه؛ در مجموع می‌توان گفت آثار یادشده و همچنین برخی مضامین پژوهش‌های *خلیلی و فاردقی* (۱۳۹۶)، *نوریان* (۱۳۹۴)، *یزدان‌فام* (۱۳۸۶)، *سردارنیا و حسینی* (۱۳۹۳)، *جهانگیر و حسینی* (۱۳۹۳) و *کیوان حسینی*

(۱۳۸۳) با برخی از محتویات این مقاله همانندی‌هایی دارد اما در مقاله حاضر، عوامل مؤثر بر ناکامی دولت در افغانستان پسا طالبان در رهنمود نظریه مجموعه امنیتی پس از ۱۱ سپتامبر واکاوی می‌شود.

## ب- مبانی نظری

### ۱. مفهوم‌شناسی دولت ضعیف

از لحاظ مفهومی، دولت ناکام یا ضعیف در طیفی گسترده از دولت ورشکسته قرار می‌گیرد؛ این گونه دولت‌ها همواره برای بحران، مستعد بوده، نسبت به شوک‌های داخلی یا بین‌المللی آسیب‌پذیرند. دولت‌های ناکام و ضعیف، دولت‌هایی هستند که نتوانسته‌اند، کارکردهایی مهم از جمله برقراری نظم و امنیت، قانون‌گذاری، قضاوت و حل و فصل اختلاف‌ها را که کمترین شرایط مدنی و کالاهای ضروری سیاسی هستند، برای مردمشان تضمین کنند. براساس نظریه مجموعه امنیتی به‌عنوان چارچوب نظری و مفهومی پژوهش حاضر، دولت‌های قوی، دولت‌های هستند که در سطح داخلی، بیشتر انسجام دارند و به سمت یافتن تهدیدها در خارج از کشور حرکت می‌کنند؛ در مقابل، دولت‌های ضعیف، دولت‌هایی هستند که حاکمیت تجربی ندارند و بر سر امنیت با بازیگران فروملی رقابت می‌کنند؛ چنین دولت‌هایی در برابر تهدیدهای خارجی آسیب‌پذیرند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۶۶)؛ علاوه بر این تعریف، تعاریف زیر از سوی محققان در این زمینه ارائه شده‌اند:

رتبرگ، معتقد است، ورشکستگی دولت را می‌توان به صورت یک طیف در نظر گرفت که شامل دولت ضعیف، دولت ورشکسته و دولت فروپاشیده می‌شود؛ در این مورد، دولت قوی، دولتی است که با مجموعه‌ای معین از شرایط روبه‌رو است و از دولت‌هایی که با برخی معیارها به‌عنوان دولت ضعیف تلقی می‌شوند، متمایز می‌شود (Rotberg, 2003, 5).

اولسون پیشنهاد می‌کند که فهرست دولت‌های ناکام می‌تواند شامل دولت‌هایی شود که با مشکلات داخلی جدی، روبه‌رو هستند که انسجام پیوسته آنها را تهدید می‌کند یا چالش‌های داخلی مهمی برای نظم سیاسی دارند (Olson, 1993, 120).

### ۲. منطبق رده‌بندی دولت‌ها

بوزان، دولت را براساس میزان و درجه انسجام سیاسی - اجتماعی به دو دسته کلی «قوی و ضعیف» تقسیم می‌کند (Krasner, 1978: 55). از نظر بوزان، دولت‌ها از لحاظ درجه انسجام سیاسی -

اجتماعی متفاوت‌اند که همین امر، معیار طبقه‌بندی آنها به‌عنوان اعضای جامعه‌ای از دولت‌هاست (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۶۲). براساس نظریه مجموعه امنیتی، آسیب‌پذیری دولت‌ها، به‌طور تنگاتنگ با دولت‌های ضعیف و قدرت‌های کوچک رابطه دارد. ضعف قدرت‌های کوچک، با توانایی دول دیگر در یک سیستم، به‌خصوص همسایگان و قدرت‌های بزرگ به‌طور عمیق رابطه دارد و اغلب از این واقعیت ناشی می‌شود که آنها به نسبت کوچک هستند یا به‌طور ضعیفی سامان یافته‌اند. نوعی عقب‌مانده از دولت و نهادهای بی‌ثبات سیاسی (در اینجا افغانستان)، دولت را در معرض پریشانی داخلی و مداخله خارجی قرار می‌دهد. در قیاس با دولت‌های ضعیف و قدرت‌های کوچک، کشورهایی که دولت قوی دارند و نیز قدرتی بزرگ محسوب می‌شوند، آسیب‌پذیری‌هایی بسیار کمتر دارند. ساختارهای سیاسی داخلی دارای انسجام کافی، سرعت عمل و ثبات در سطوحی است که می‌توانند در مقابل هرگونه مداخله گسترده‌ای مقاومت کنند (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۳۷). بوزان به‌منظور توضیح بیشتر مفهوم دولت قوی و ضعیف با پیروی از رده‌بندی‌های رایج، دولت‌ها را به سه دسته کلی «پیشامدرن، مدرن و پست‌مدرن» تقسیم می‌کند (بوزان، ۱۳۷۹: ۱۷ و ۱۶)؛ براین اساس، دولت‌های پیشامدرن، در بخش انتهایی دولت‌های ضعیف، دولت‌های پست‌مدرن در بخش انتهایی دولت‌های قوی و دولت‌های مدرن، در میانه فاصله دولت‌های ضعیف تا قوی حضور دارند.

#### نمودار آسیب‌پذیری‌ها و انواع دولت



(منبع: بوزان، ۱۳۸۸: ۸۷)

## ۲-۱. عوامل تأثیرگذار بر ضعف دولت

مواردی از جمله «وجود سطوحی بالا از خشونت سیاسی، کشمکش عمده سیاسی در ایدئولوژی سازمان‌دهنده دولت، فعالیت گروه‌های افراطی، فقدان هویت انسجام‌یافته ملی با حضور هویت‌های ملی رقیب در کشور و فقدان سلسله‌مراتب روشن و مشهور اقتدار سیاسی» عواملی هستند که از سوی بوزان در تعریف و تشخیص یک دولت ضعیف به آنها توجه شده است (بوزان، ۱۳۸۸: ۲۵). بوزان با اذعان بر این حقیقت که هیچ عامل واحدی نمی‌تواند به‌تنهایی در تعریف و تبیین اختلاف میان دول ضعیف و قوی، کافی باشد، انواع شرایطی را ترسیم می‌کند که می‌توان انتظار داشت در دولت‌های ضعیف با آنها روبه‌رو شویم که حضور هریک باعث بروز تردید در قوی‌بودن دولت می‌شود؛ بدین‌سان، عوامل مؤثر بر ضعف دولت، طیفی وسیع را دربرمی‌گیرد. در کتاب چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت (بوزان و ویور، ۱۳۸۶)، مناطق و قدرت‌ها (بوزان و ویور، ۱۳۸۸) و مردم، دولت‌ها و هراس (۱۳۷۸) متغیرهای متعددی به عنوان عوامل مؤثر بر ضعف دولت‌ها ذکر می‌شود. در نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای که در سطح داخلی از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، آسیب‌پذیری خاص یک دولت را تحلیل می‌کند، عوامل تأثیرگذار بر ضعف دولت را به داخلی و خارجی رده‌بندی می‌کند؛ در عوامل داخلی، به همسویی میان دولت و ملت توجه می‌کند و از این طریق به واکاوی ارتباط میان ساخت اجتماعی و سیاسی کشورها می‌پردازد. شکاف‌های اجتماعی و به تعبیر بوزان، فقدان انسجام اجتماعی در شکل‌گیری وضعیت شکننده و دولت ضعیف، بسیار تأثیرگذار بوده است و چون چنین دولت‌هایی، منبع تهدید داخلی منطقه‌ای و جهانی به‌شمار می‌آیند، زمینه‌ساز ورود قدرت‌های خارجی در مسائل داخلی کشورهای ضعیف هستند. کاربست دولت ضعیف و تبیین عوامل مؤثر بر آن در افغانستان، این امکان را فراهم می‌سازد تا از منظر جامعه‌شناسی سیاسی به واکاوی زمینه‌ها و عوامل مؤثر بر دولت ضعیف بپردازیم.

براساس نظریه (تئوری) دولت ضعیف، در نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای، دولت در افغانستان بسیار ضعیف و شکننده و دارای مجموعه عوامل جامعه‌شناختی است که در نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای برای تبیین دولت ضعیف، مشخص شده است؛ در این کشور، شکل‌گیری دولت براساس قوم‌گرایی و نه ناسیونالیسم سیاسی است؛ افزون‌برآن، وجود فساد دولتی، ناکارآمدی و بحران مشروعیت، اقتصاد ضعیف و بنیادگرایی از عوامل ضعف و ناکامی دولت در این کشور بوده‌اند. بوزان، معتقد است که دولت‌ها مانند میوه‌ها به‌رغم داشتن شباهت‌ها، بسیار متنوع و متفاوت هستند (بوزان؛



۱۳۹۰: ۱۱۸)؛ بدین‌سان، دولت در افغانستان با وجود برخی همانندی‌هایی که با دولت‌های مقتدر دارد، دارای تفاوت‌هایی جدی نیز هست.

### ۳. مدل نظری تحقیق

با توجه به چارچوب نظری پژوهش، می‌توان گفت: به‌طورکلی، دو عامل در شکل‌گیری دولت‌های ناکام و در نتیجه ناهنجاری‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی و سیاسی مؤثر افتاده‌اند که عبارت‌اند از: عامل خارجی و عوامل جامعه‌گانی.

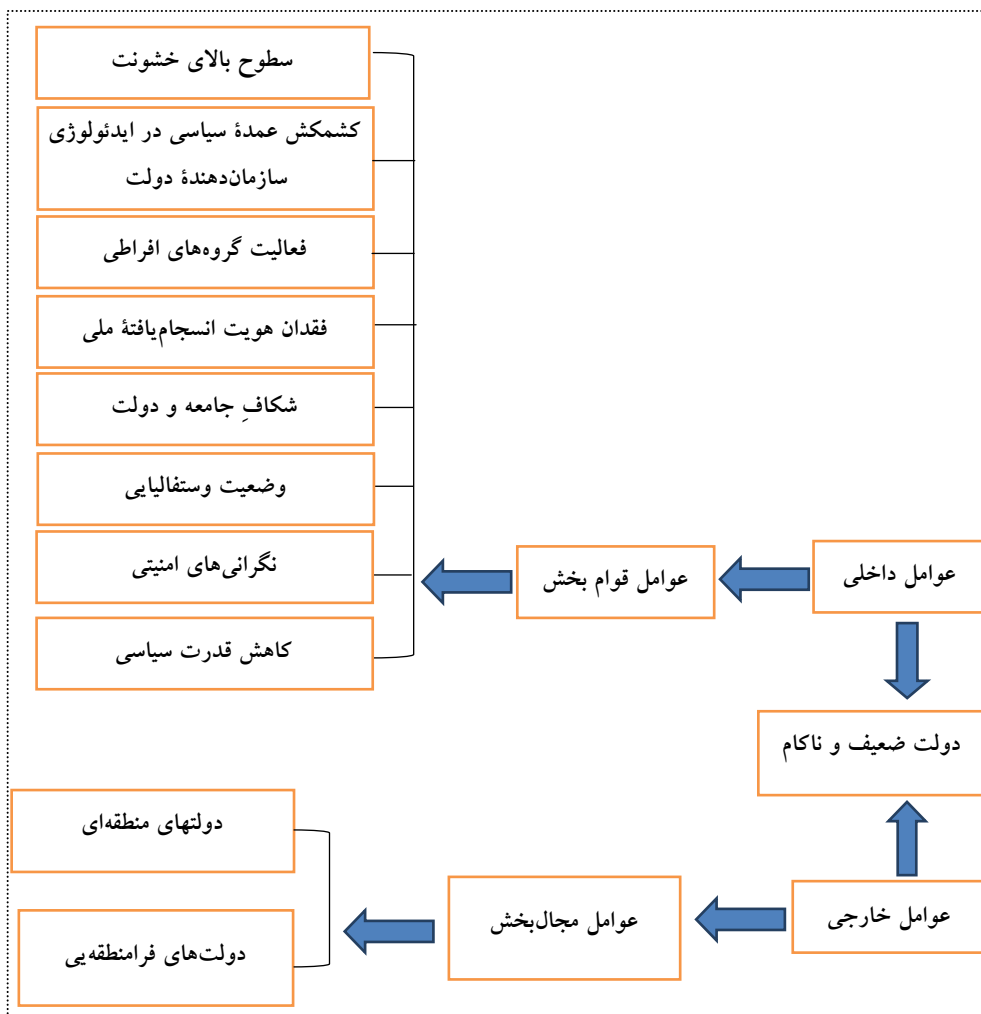
### ۴. عوامل مؤثر بر ضعف و ناکامی دولت در افغانستان

#### ۴-۱. سطوح بالایی از خشونت سیاسی

هرچند تمام دولت‌ها، خشونت را کم‌و‌بیش در کارنامه خود ثبت کرده‌اند، به گفته بوزان، حتی قوی‌ترین دولت‌ها به مقداری از تدابیر پلیسی ضد جنایت‌کاران، مخالفان داخلی و عوامل خارجی نیاز دارند (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۲۱)؛ تفاوت اینجاست که خشونت سیاسی در جوامع بسته به صورت امری مزمین درآمده و افغانستان، یکی از این جوامع است (فصیحی دولتشاهی، ۱۳۹۵: ۲۱)؛ در این کشور، اشکال و نیز حجم خشونت سیاسی را می‌توان در قالب تروریزم، آشوب، توطئه و جنگ درون‌کشوری مطالعه کرد.

این کشور، همواره کانون شورش‌ها، منازعه درونی قدرت، جنگ درون‌کشوری و تروریزم بوده است. خطر وقوع انفجار، کودتا و شورش‌ها در این کشور، نوعی حس مداوم ناامنی را برای رژیم‌ها ایجاد کرده است. میزان بالای «خشونت»، بحران ناامنی و سپس بحران مشروعیت را پدیدمی‌آورد که این نیز خود، موجب بحران اقتدار سیاسی و اقتدارگریزی می‌شود (یزدانی و قاسمی، ۱۳۹۵: ۷۸). خشونت دیرپای سیاسی به‌مثابه یکی از عوامل اساسی ضعف و ناکامی دولت در افغانستان، در ماهیت ساختار قدرت (Newell; 1981: 72-75) و اخلاق اجتماعی (Singer; 1982: 45-) و حیات غیرمدرن ریشه دارد.

از آنجاکه ماهیت دولت در افغانستان، قبیله‌ای بوده، قبیله فاقد ساختار مداراگرایی است، از خشونت به‌عنوان شیوه‌ای برای تحقق خواست‌ها استفاده شده است. کدهای قبیله‌ای به‌عنوان چراغ راهنمای سیاست و حکومت در افغانستان، همواره این کشور را با بحران خشونت مواجه ساخته است.



### نمودار مدل نظری زمینه‌ها و عوامل تأثیرگذار بر ضعف و ناکامی دولت

منبع: نگارندگان

تأکید بر غیرت، ناموس، ننگ و انتقام به عنوان مهم‌ترین کدها در فرهنگ قبیله‌ای نه تنها روحیه رواداری ملی را در کشور نابود کرده‌است که کشور را در باتلاق خشونت فروبرده‌است و این خشونت، نشانه سرزندگی، قدرت، پویایی و مدنیت نیست بلکه نوعی خمودگی یا به تعبیر بوزان، نشانه بیماری سیاسی است (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۲۱). نمونه اخیر خشونت سازمان‌یافته را می‌توان در سرکوبی جنبش روشنایی در دوم اسد سال ۱۳۹۵ یافت؛ در این روز، صدها تن در پایتخت به آنچه تبعیض نظام‌مند

حکومت خواندند، به تظاهرات دست زدند اما حمله مهاجمان انتحاری بر این تظاهرکنندگان در چهارراه دهمزنگ، ده‌ها تن کشته و زخمی برجنگداشت (طلوع نیوز، ۱۳۹۷).

#### ۴-۲. شکاف جامعه و دولت - فقدان اندیشه (ایده) ملی

در افغانستان، همواره نوعی تنش در روابط جامعه و دولت، حاکم بوده‌است. به گفته بوزان، تنش‌های میان دولت و ملت، خود منشأ بزرگ‌ترین ضعف و آسیب‌پذیری است (بوزان، ۱۳۹۰: ۹۹)؛ در این کشور، ایده ملی دولت، ضعیف و بسیار محدود است؛ از این رو دولت در افغانستان، فاقد پایگاه اجتماعی گسترده است. براساس نظریه بوزان، دولت در افغانستان، بی‌بنیاد است؛ او مینویسد: «اگر ایده دولت در اذهان مردم به خوبی جای‌نگرفته‌باشد، دولت اساسی مطمئن نخواهدداشت. اگر ایده دولت، ضعیف باشد یا به صورت ضعیفی در داخل جامعه جای‌گرفته‌باشد و حتی اگر قوی باشد ولی مخالفانی داشته‌باشد، عقاید موجود، امکان رقابت با یکدیگر را یافته، بنیاد سیاسی دولت، حالتی شکننده پیدامی‌کند» (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۰۰)

دولت در افغانستان افزون‌بر آنکه فاقد ایده عمومی و جامعه‌گانی است همان ایده محدود شخصی، گروهی، قومی و مذهبی نیز با تعارض‌هایی جدی مواجه است؛ این تعارض‌ها پس از روی کارآمدن دولت موسوم به وحدت ملی، بیشتر شده و شکاف و بی‌اعتمادی میان حکومت وحدت ملی و بخشی از مردم، بحرانی جدی پدیدآورده‌است (فارسی News: 1396).

در دوران حکومت وحدت ملی، تنش دولت و ملت افزایش یافته‌است. در افغانستان ایده دولت یا ضعیف بوده یا حتی وجودنداشته‌است؛ براینکه این مسئله تسلط یک جزء نهادی (رانت) بر دستگاه دولت است که از این فرصت به نفع خود بهره‌گرفته‌اند؛ این وضعیت، ضمن اینکه از پیامدهای ضعف نهادی حکومت در افغانستان محسوب‌می‌شود، یکی از عوامل آن نیز به‌شمارمی‌رود.

همان‌طورکه جمیز پیازا، در طرح نظریه شکاف اجتماعی می‌گوید: «کشوری که با اختلاف‌های شدید اجتماعی، اقتصادی، قومی، مذهبی یا منطق همراه است، به سیستم‌های سیاسی آن تأثیرگذارده و آن را ضعیف‌خواهدکرد» (احمدی؛ ۱۳۹۲: ۳۱).

ساختار سیاسی در افغانستان به دلیل آنکه بر ستون‌های قومیت و مذهب اتکایافته، همواره ضعیف و ناکام باقی مانده‌است. سیطره قوم و مذهب بر سیاست در طول تاریخ افغانستان تحکیم‌یافت. سیاست در افغانستان از طریق نظامی از شبکه‌های قومی، فرقه‌ای و قبیله‌ای کارمی‌کند (Gal, 2009).

زمامداران این کشور برخلاف دیگر دولت‌ها که به‌طور عمده تلاش می‌کردند، وفاداری‌های قبیله‌ای را محدود کرده وفاداری به دولت و هویت ملی را تقویت‌کنند؛ عمده تلاش خود را درخصوص قبایل، مطیع و وفادار کردن آنها به دولت و نه تبدیل وفاداری اعضای آنها از قبیله به دولت به‌کار گرفتند. هویت ملی، کارگزار کنشگر ایجاد می‌کند درحالی‌که هویت قومی (ازلی) کارگزار تابع و پذیرنده را ممکن می‌سازد (دهشیار، ۱۳۹۰: ۹۵)؛ نتیجه وضعیت یادشده، حفظ اقتدار و جایگاه اجتماعی اقوام و قبایل بود. حتی ناسیونالیسم افغانی نیز ماهیتی قبیله‌ای دارد؛ مارکسیزم و لیبرالیزم نیز در این کشور به‌شدت به عنصر قومیت و مذهب آغشته است؛ مذهب نیز در این کشور در خدمت قومیت و سیاست قومی قرار دارد؛ از این رو با یکدیگر به‌طور چشمگیر همپوشانی دارند. یگانه موردی که مذهب، ساختار معارض از قومیت را به‌وجود آورد، شورش‌های شکل‌گرفته ضد دولت‌سازی *امان‌الله خان* بود. فردی موسوم به ملای لنگ، نقش جریان‌دهنده را برعهده گرفته بود (Roberts, 2003: 49).

ازسوی دیگر، زمامداران در طول تاریخ، دولت را به شخص خود محدود کرده‌اند و در نتیجه هویت ملی که به‌طبع می‌باید هویت دولت نیز باشد، تضعیف شده‌است لذا نفع‌گرایی شخصی، قبیله‌گرایی و مذهب‌گرایی را در شکل‌گیری سامان سیاسی مدرن افغانستان باید عنصری واگرا دانست که از یک طرف، اشتراک اجتماع را به‌شدت کاهش می‌دهد چراکه به‌جای اهمیت دادن به منافع ملی، به منافع شخصی، مذهبی و منافع داخل قبیله بیشتر توجه می‌شود و از طرف دیگر به دلیل وجود نیروهای گریز از مرکز، از انسجام سامان سیاسی به‌شدت کاسته می‌شود. انسجام سیاسی در دوران *اشرف غنی* به‌شدت، به آسیب جدی، دچار شده‌است. بسیاری بر این باورند که آقای غنی با ایجاد یک حلقه سیاسی از نزدیکان و اقوام خود بسیار تلاش دارد تا قدرت پشتون‌ها را دوباره احیا کند و نوعی قدرت متمرکز سیاسی را به‌وجود بیاورد تا افغانستان را مطابق میل خود اداره کند (شبکه اطلاع‌رسانی پیام افتاب، ۱۳۹۷).

#### ۳-۴. کشمکش عمده سیاسی در ایدئولوژی سازمان‌دهنده دولت

در افغانستان، انواعی مختلف از ایدئولوژی‌های سیاسی در خدمت ایده دولت قرار گرفته و به‌طور تنگاتنگی با ساختارهای نهادینه دولت، مرتبط شده‌است. ایدئولوژی سازمان‌دهنده، در برخی از مقاطع تاریخی به‌گونه‌ای عمیق در دولت جاافتاده‌است که حتی آموزه‌های جدید از قبیل «دموکراسی و حقوق بشر» نتوانسته‌اند آن را به‌دگر دیسی دچار کنند؛ برای نمونه، ناسیونالیزم قومی، به‌قدری در

افغانستان ریشه‌دوانده که تصور افغانستان بدون آن، بسیار دشوار است؛ در موارد دیگر، ایدئولوژی‌های سازمان‌دهنده، دارای ریشه‌هایی کم‌عمق بوده‌است و تغییرهایی قابل توجه در موضع‌گیری رسمی آنها رخ داده‌است. مارکسیسم و بنیادگرایی، ایدئولوژی‌هایی کم‌عمق بوده ولی کشمکش‌های عمده را به خود اختصاص داده و مانعی برای شکل‌گیری دولت ملی و کارآمد در افغانستان به‌شمار می‌آمده‌اند. در افغانستان، ایده ناسیونالیسم و بنیادگرایی و اسلام با یکدیگر تطابق داشته‌است اما ایده کمونیسم و اسلام که به گفته بوزان، حالتی جهان‌شمول دارند، بنیادهایی متضاد را برای ایده دولت ایجاد کرده‌اند ولی در هر دوی آنها عناصری قدرتمند هست که با مفهوم سرزمینی ملت - دولت مخالفت دارد (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۰۱).

#### ۴-۴. وضعیت و ستفالیایی

افغانستان از جمله کشورهای جهان سوم است که به گفته بوزان، وضعیت و ستفالیایی خود را طی نکرده‌است و این خود، یکی از عوامل ضعف دولت محسوب می‌شود. دولت در افغانستان از متن ملت نجوشید بلکه از میان کنفدراسیون قبایل سردرآورد؛ از این رو تا امروز، دولت و قبیله، همبستگی و وفاداری‌های خود را نسبت به یکدیگر حفظ کرده‌اند. در افغانستان، ملت سیاسی، هیچ‌گاه جانشین ملت قومی - قبیله‌ای نشده‌است زیرا ملت سیاسی و مدنی بر پایه حق برابر شهروندی و اراده با هم زیستن تعریف می‌شوند و فرض بر این است که حکومت در نتیجه اراده و انتخاب آزاد همه شهروندان برابر تشکیل شده‌است؛ این ملت از لحاظ فرهنگی - قومی، دارای تنوع‌اند (صالحی امیری، ۱۳۸۹: ۸۲) اما ملت قومی - قبیله‌ای به گفته کوهن، مبتنی بر این ایده نیست که ملت، انجمنی عقلانی از شهروندانی است که توسط قانون‌ها و سرزمین مشترک با هم پیوندمی‌خورند، بلکه مبتنی بر ریشه‌های قومی و اراده تعریفی ارگانیک از ملت است (رنجبر، ۱۳۸۴: ۱۴).

در افغانستان، ملیت نه بر اساس ملت مدنی، بلکه بر مبنای تمایزهای قومی - مذهبی و زبانی شکل گرفته‌است. ملت مدنی، متشکل از کسانی است که مرام سیاسی مشترکی بدون توجه به قومیت، نژاد، رنگ، مذهب، جنس و زبان داشته باشند. ملت مدنی در اصل اجتماعی مبتنی بر برابری در حقوق و ارزش‌های سیاسی است که یکی از این ارزش‌ها، دموکراسی است (Pamir, 2013).

با توجه به ساختار اجتماعی هر می افغانستان، ساختار سیاسی آن نیز سلسله‌مراتبی شده‌است؛ این ساختار در توافقاتی بِن به‌عنوان سنتی سیاسی به رسمیت شناخته‌شد. بنیاد قومی و قبیله‌ای قدرت در

افغانستان به تمرکز و انحصار کامل قدرت انجامید و از تقسیم قدرت و مشارکت مردم در اقتدار سیاسی، جلوگیری به عمل آمد؛ این انحصار و تمرکز قدرت، هرگونه راه را روی تشکیل دولتی ملی و مدرن که با مشارکت قدرت، میسر بود، مسدود کرد (اندیشمند، ۱۳۹۳: ۸۴).

بحران ملی‌گرایی از این‌رو در دولت‌های ورشکسته افغانستان، آشکار شده است که نگاه تباری به سیاست، اجازه گذار از فرهنگ سیاسی قبیله‌ای را به فرهنگ سیاسی مدرن که با مشارکت سیاسی همگانی همراه است، نداده است؛ در واقع، فرهنگ سیاسی سنتی به بازتولید حکومت‌داری قبیله‌ای می‌انجامد که ویژگی‌هایی مانند «تقدم اراده حاکم بر اراده قانون، استخدام سیاسی بر مبنای رابطه شخصی و نگاه حذفی به رقیب سیاسی» دارد (آریانفر، ۱۳۹۲: ۱۳۶). دولت در افغانستان را باید دولت بی‌ملت نامید. دولت، بی‌ملت نمی‌تواند در انجام کارویژه‌هایش توفیق حاصل کرده، و در ارائه خدمات و کالاهای سیاسی، کارآمد باشد.

#### ۴-۵. فعالیت گروه‌های افراطی

افراط و تروریسم در افغانستان، حاصل آشفتگی اجتماعی، تضعیف هویت و ایده دولت، افول اخلاقیات، فقدان مشروعیت و تضادهای متراکم قومی و مذهبی است؛ در واقع، ظهور و تکوین بنیادگرایی در افغانستان با بحران‌های عمیق اجتماعی و سیاسی که پس از سقوط آخرین دولت کمونیستی و روی کار آمدن مجاهدان به وجود آمد، رابطه علی و دورانی پیدامی‌کند: چیزی که ریچارد هریر دکمجیان از آن با نام الگوی تجربه تاریخی یاد می‌کند (دکمجیان، ۱۳۹۰: ۵۵ تا ۶۰).

افغانستان بر اساس نظریه دکمجیان، پس از فروپاشی آخرین دولت کمونیستی در ۱۹۹۲ و انتقال قدرت به مجاهدان، به بحران و تعارض‌های عمیق اجتماعی و سیاسی، دچار شد؛ این تعارض‌ها همراه با «وجود رهبر فرهمند و ایدئولوژی‌ای سازمان‌دهنده، بازگشت به گذشته و بیزاری از هرگونه نوسازی و نوپیداها»، زمینه تکوین و ظهور جنبش ضدمدرنیستی طالبان را رقم زد. مجاهدان به دلایلی از جمله «حزب‌گرایی، فرقه‌گرایی، چنددستگی قومی، زیاده‌طلبی، فقدان تربیت نیرو و چارچوب (کادر) سیاسی در تشکیل دولت ملی فراگیر شکست‌خوردند. پس از شکست مجاهدان در برقراری نظام سیاسی مطلوب (ایده‌آل)، «طالبان» که بسیاری از سران آن، عضو احزاب جهادی بودند، از این ناکامی، به حس سرشکستگی رسیدند و رهبران مجاهدان را منحرفان از مسیر حق و جهاد فی‌سبیل الله خواند.

همایش گسترده بنیادگرایان براساس ایدئولوژی سازمان‌دهنده سلفیزم و پشتونیزم با محور رهبر فرهمند، هرچند طومار دولت مجاهدان را درهم‌پیچید، به دلیل نداشتن ایده ملی نتوانستند یک دولت قوی روی کار آورند. همان‌گونه که با سقوط دولت نجیب، قدرت در دست تاجیک‌ها افتاد و پشتون‌ها خود را خارج از دایره قدرت و به حاشیه‌رانده شده دیدند، این بار، این پشتون‌های جنوب بودند که با کارت قومیت و سنت خالص نبوی، حکومت را مصادره و افغانستان را به جولانگاه تروریسم مبدل کردند؛ بدین ترتیب، میان پدیده بحران در افغانستان و ظهور طالبان می‌توان به‌خوبی رابطه علی و دورانی را ترسیم کرد. اگر خیزش جنبش بنیادگرایانه و تروریستی طالبان در واکنش به پدیده بحران که همان فقدان انسجام اجتماعی و ضعف دولت در دوران مجاهدان ارتباط پیدامی‌کند، از آن طرف، میان بنیادگرایی، تهدیدهای امنیتی و فروپاشی انسجام اجتماعی - سیاسی نیز رابطه‌ای معنادار، برقرار می‌شود؛ این همان نکته‌ای است که بوزان، بر آن تأکید می‌کند: «اشاعه افکار سیاسی افراطی، تهدیدی برای امنیت ملی است» (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۴۰).

بنیادگرایی، تنها تهدیدی برای امنیت ملی افغانستان به‌شمار نمی‌آید؛ بلکه به گفته بوزان، دولت‌هایی ضعیف مانند افغانستان، اثری مهم بر نظام منطقه‌ای می‌گذارد (بوزان، ۱۳۹۰: ۳۳۵)؛ همچنین امنیت را در سطوح بین‌المللی و جهانی نیز خدشه‌دار خواهد کرد، چنانچه در ۱۱ سپتامبر چنین موردی اتفاق افتاد. همان‌گونه که «کشمکش‌های نژادی، قومی و مذهبی» در زندگی سیاسی و شکل‌گیری و ضعف دولت در افغانستان نقش داشته‌اند، بنیادگرایی نیز در فروپاشی اجتماعی و ضعف دولت نقشی اساسی و برجسته برعهده دارد که این برجستگی را بیشتر در خاص‌گرایی آن باید جستجو کرد. گرچه خاص‌گرایی قومی دربرگیرنده یک گروه و مصداق‌های پرشمار و گوناگون خاص‌گرایی فرهنگی است، به‌نظر می‌رسد، در بنیادگرایی دینی، خاص‌گرایی فرهنگی پررنگ‌تر و برجسته‌تر است. در انواع خاص‌گرایی‌های قومی می‌توان همه یا برخی ویژگی‌های خاص‌گرایی فرهنگی به‌ویژه ذات باوری و برتری فرهنگی را شناسایی کرد؛ هرچند، این ویژگی‌ها به‌طور معمول، پنهان و کم‌رنگ هستند، ولی وجود این ویژگی‌ها در بنیادگرایی‌های دینی گوناگون به‌طور کامل آشکار و خیره‌کننده است؛ از این رو، بنیادگرایی دینی، بیشتر از ستیزهای قومی و جنبش‌های ناسیونالیستی خاص‌گرایانه است (گل محمدی، ۱۳۹۱: ۲۵).

از آن جایی که خاص‌گرایی مفرط در بنیادگرایی همواره به عنوان یک چالش امنیتی برای جامعه و دولت مطرح بوده است، بوزان استعاره سیبی گندیده در سبد را درباره تهدیدآفرینی ایدئولوژی‌های

مخالف دولت به کار برده است: «صرف وجود دولتی که طرف‌دار ایدئولوژی مخالف است، از دیدگاه اصل موسوم به سیب‌های گندیده در سبد، خود، یک تهدید تلقی می‌شود» (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۴۴)

#### ۴-۶. تهدید و نگرانی‌های امنیتی

دولت افغانستان در برابر تهدیدهای داخلی، خارجی و دشمنان بالقوه و بالفعل به شدت آسیب‌پذیر بوده است؛ آسیب‌پذیری بدان معناست که دولت در افغانستان نتوانسته است با اتکا بر قابلیت‌ها، امکانات و توانمندی‌های خود «زمینه‌ها، بسترها و موقعیت‌هایی» را که نقاط ضعف و آسیب‌پذیری کشور محسوب می‌شوند، از میان برده یا تحت کنترل درآورد؛ این کشور به‌رغم آنکه به اتحادیه‌های امنیتی و نظامی با ناتو و ایالات متحده وارد شده است، نتوانسته آسیب‌پذیری‌های خود را مهار کند. امنیت ملی در افغانستان نتوانسته است از چهار عنصر تشکیل‌دهنده کشور یعنی «دولت، سرزمین، حاکمیت و مردم» پاسداری کند. مهم‌ترین کالای سیاسی که هر دولتی باید آن را به شهروندان خود ارائه کند، امنیت است. بقا یا امنیت در چارچوب نظریه واقع‌گرایی، مهم‌ترین وظیفه دولت است و اساساً، دولت برای همین به وجود آمده است (بیلیس، ۱۳۸۸: ۱۴۴).

با وجود نیروهای خارجی در کشور افغانستان، در بسیاری از مناطق، امنیت شکننده است. حوادث و عملیات‌های تروریستی در مناطق مختلف این کشور به‌خصوص پایتخت، یکی از چالش‌های جدی به‌شمار می‌آید. در حال حاضر، نگرانی‌ها از سقوط پنج شهر مهم کشور به دست طالبان جدی است: «شهر گردیز در جنوب شرق، کندز در شمال شرق، غزنی در مرکز، فراه در غرب و میمنه در شمال کشور»، از شهرهای راهبردی کشور هستند که با تهدیدهای بلند امنیتی روبه‌رویند و حتی احتمال سقوط این شهرها نگرانی‌ها و تشویش‌های مردم را چندبرابر ساخته است؛ در همین حال، وزارت دفاع ملی نیز، این تشویش‌ها را به‌جا و جدی می‌داند (طلوع نیوز، ۱۳۹۷).

#### ۴-۷. کاهش قدرت سیاسی

دولت‌ها در افغانستان، همواره در برابر جامعه، ضعیف بوده‌اند. وجود دولت‌های ضعیف و جامعه نیرومند، از برجسته‌ترین ویژگی‌های افغانستان بوده است. انباشته شدن قدرت در بطن جامعه، دولت را ناتوان و زیر سلطه یا همسنگ با آن می‌کند (دهشیار، ۱۳۹۰: ۲۸). دولت ضعیف و ناتوانی آن در برقراری امنیت، باعث افزایش نگرانی‌های امنیتی در گروه‌های اجتماعی و تسلیح آنها برای حفاظت از خود در برابر گروه‌های رقیب یا حکومت مرکزی شده است و از سوی دیگر، امکان کسب قدرت



سیاسی توسط این گروه‌ها را بیش‌ازپیش امکان‌پذیر ساخته‌است. امروزه، تنها طالبان و داعش برای به‌چالش‌طلبیدن حکومت مرکزی کافی نبوده، بلکه گسترش ناامنی و ضعف دولت مرکزی در اعمال حاکمیت بی‌قید و شرط (بلامنازع) در اقصی نقاط کشور و ناتوانی در به‌کارگیری ابزارهای سرکوب، شرط لازم برای افزایش درگیری‌های اجتماعی و قومی است. اگر قدرت را کلید امنیت به مفهوم عام آن بدانیم، هریک از گروه‌های اجتماعی - قومی، درصدد دستیابی به این مهم بوده، خواسته یا نخواستہ به بسیج اجتماعی و تسلیح نظامی یا به‌احتمال (احیاناً) جنگ پیشگیرانه مبادرت می‌ورزند (posen; 1993: 104-105).

احساس ناکامی جنگ‌سالاران در به‌دست‌آوردن قدرت سیاسی یا مشارکت در آن، زمینه‌ساز بروز خشونت و ویرانگری در کشور شده‌است؛ این امر، قدرت و توانایی دولت را در تأمین امنیت و ثبات با چالش مواجه ساخته‌است. در حال حاضر، گروه‌های دهشت‌افکن در جای‌جای افغانستان، امنیت و آسایش را از مردم گرفته‌اند؛ در کنار گروه‌های یاد شده، ۱۸۰۰ گروه مسلح غیرقانونی وابسته به جنگ‌سالاران کوچک و زورمندان محلی در کشور وجود دارند که در قاچاق مواد مخدر، غصب زمین‌های دولتی و مردم، ازدواج اجباری، دزدی، غارتگری، تجاوزگری و باجگیری دست‌دارند (دهقان، ۱۳۹۳: ۶).

گسترش ناامنی و عدم توانایی دولت در کنترل آنها، به‌طور تنگاتنگ با کاهش قدرت سیاسی و ضعف حکومت‌داری در افغانستان ارتباط دارد؛ از آن طرف به گفته بوزان، ایجاد دولت قوی، شرط ضروری برای امنیت فردی و ملی است (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۲۸) فقط می‌توان گفت که بدون دولت قوی، امنیت، خواه ملی یا غیر آن وجود نخواهد داشت (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۲۹). دولت افغانستان در وضعیت فعلی در انجام درست و مؤثر وظایفش که مهم‌ترین آنها تأمین امنیت و مبارزه با جرایم، چه سازمان‌افته و چه غیر آن، با چالش‌هایی بی‌شمار و جدی مواجه است و این از نشانه‌های کاهش قدرت حکومت مرکزی است. ناامنی در افغانستان، باعث شده‌است که خیلی از برنامه‌های بنیادین به بن‌بست برسند. ناامنی به ایجاد یأس و ناامیدی در افکار عامه به‌خصوص نخبگان مملکت منجر شده‌است (عبادی، ۱۳۹۶: ۱۳۲).

#### ۴-۸. ضعف انسجام سیاسی - منازعه درونی قدرت

اگر سخن بوزان را بپذیریم که منظور از دول ضعیف و قوی، یعنی درجه انسجام اجتماعی -

سیاسی آنها (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۱۹)، دولت در افغانستان به دلیل آنکه فاقد خصوصیت انسجام سیاسی - اجتماعی بوده و پیوسته با منازعه، درگیر بوده‌است، همواره ضعیف و ناکارآمد ظاهر شده‌است؛ این منازعه را در دولت وحدت ملی می‌توان به صورت عریان مشاهده کرد. منازعه گرایش‌های سیاسی از فردای انتخابات ریاست‌جمهوری آغازشد و با میانجی‌شدن آمریکا به آتش زیرخاکستر تبدیل شد؛ این آتش زیر خاکستر در مقاطعی مختلف بروز کرده و دولت را به چالش‌های جدی، دچار کرده‌است؛ نمونه اخیر آن، استعفای/تمر از پست مشاوره امنیت ملی است؛ در متن استعفانامه/تمر آمده‌است که [وی] به دلیل اختلاف‌های عمیق و جدی که با سیاست‌ها و روش‌ها در سطح رهبری حکومت درخصوص حفظ وحدت و اجماع ملی، تأمین صلح و امنیت، مدیریت سیاسی و امور انتخابات، حکومت‌داری خوب و تحکیم روابط منطقه‌ای و بین‌المللی کشور در ماه‌های اخیر وجودداشت، از مقامش کناره‌گیری کرده‌است (خبرگزاری صدای افغان (آوا) ۱۳۹۷).

ازسوی دیگر، یکی از کارویژه‌های دولت، برقراری انسجام اجتماعی و حل منازعه است؛ اما در افغانستان، خود دولت به صورت تاریخی، تهدیدی برای انسجام سیاسی - اجتماعی بوده و خود به طرف منازعه تبدیل شده‌است؛ این عینیت با جنبه‌های نظری (تئوریک) مسئله در قرابت و سنخیت کامل قرارگرفته‌است؛ بوزان، در این زمینه می‌نویسد: «دول ضعیف نتوانسته‌اند، همگونی سیاسی و اجتماعی داخلی را به قدر کافی برقرارکنند یا به هیچ‌وجه چنین اجتماعی نداشته‌اند» (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۲۱). منازعه داخلی قدرت که در طول تاریخ سیاسی - اجتماعی افغانستان قابل مشاهده است، از شکل‌گیری دولتی کارآمد جلوگیری کرده و هرگونه فرصتی را در این جهت هم از لحاظ نظری و هم عملی، از دولت‌ها و دولت‌مداران گرفته‌است. منازعه قدرت تا دهه ۱۹۷۰ قرن بیستم، منازعه قبیله‌ای، عشیره‌ای و منازعه خانوادگی شاه و شاهزادگان قبیله حاکم بود (اندیشمند، ۱۳۹۳: ۹۱).

در دوران حاکمیت امیر عبدالرحمن که ساختار قدرت را به نفع قومیت درهم ریخت، این بار، منازعه قدرت با رنگ و بوی قومی، مجال ظهور پیدا کرد و امیر عبدالرحمن خان، دست‌کم هفده جنگ را در داخل افغانستان برای سرکوب سران قبایل که به طور عمده غیرپشتون‌ها بوده‌اند، انجام داد؛ این منازعه در کودتای داود خان، جایش را به منازعه احزاب و گروه‌های سیاسی - نظامی داد، هرچند از انگیزه‌های پنهان و غیررسمی قومیت نیز نباید غافل ماند. در کودتای ۷ ثور، این فراگرد تشدیدشد و ادامه یافت. منازعه فراکسیون‌های خلق و پرچم، طیفی وسیع از مسائل را دربرگرفت. یک مسئله، روش حکومت‌داری و چگونگی تطبیق آموزه‌های مارکسیزم در افغانستان بود. فراکسیون خلق، رویکرد

رادیكال در خصوص این مسئله اتخاذ می‌کرد؛ ولی شاخه پرچم از موضع ملایم و نرم، بهره‌مند بود؛ پایگاه اجتماعی و زیست‌بوم آنان نیز در نگاه‌ها و رفتار سیاسی آنان تأثیری گذاشت. اعضای خلق، بیشتر، زیست‌قبیله‌ای و روستایی داشت اما پرچمی‌ها بیشتر، شهری مسلط بودند؛ در این خصوص، عنصر قومیت نیز بی‌تأثیر نبود زیرا خواستگاه اعضای خلق، بیشتر قوم پشتون؛ اما بستر رشد و نمو اعضای پرچم، بیشتر اقوام غیر پشتون بود.

در سال‌های پس از فروپاشی حاکمیت این حزب، در دوره حکومت مجاهدان و حکومت طالبان، منازعه قومی قدرت گسترش و ابعادی جدید یافت تاجایی که *انورالحق احدی*، رهبر حزب سوسیال دموکرات افغانستان، این انتقال و تصاحب قدرت را زوال حاکمیت پشتون‌ها خواند؛ بخشی از مؤلفه‌های ظهور طالبان، در این منازعه قومی قدرت ریشه داشت (اندیشمند، ۱۳۹۳: ۹۲).

با وجود تغییر در روندهای کسب قدرت در افغانستان پس از ۲۰۰۱ و سقوط طالبان، مشاهده می‌شود که اغلب انتخابات‌های انجام‌شده در این کشور با جنجال و ادعای تقلب، همراه بوده و ساختار انتقال قدرت سیاسی، همچنان ناکارآمد می‌نماید و در واقع به شکلی جدید از مصالحه میان گروه‌ها، افراد و قبایل تبدیل شده است؛ این روند در حقیقت، بازتولید مدرن ساختار ناقص و ناکارآمد قبیله‌ای و عشیره‌ای گذشته محسوب می‌شود (نوریان، ۱۳۹۴: ۱۲۴). منازعه قدرت در اشکال گوناگون، ناهمگونی و ناهمگرایی قومی و زبانی را پیچیده‌تر ساخت و به همان حد، شکل‌گیری دولت مدرن ملی و قوی را دور از دسترس قرارداد. یکی از عواملی که پیوسته از تشکیل دولت‌های مدرن و ملی در افغانستان معاصر جلوگیری کرده است، به منازعه درونی قدرت برمی‌گردد (Akhlaq; 2015).

بی‌تردید، «تنش»، قدرت دولت ضعیف و تهدیدها را می‌افزاید. سیر تحول‌ها در یک سال اخیر، نیز جلوه‌ای ناامیدکننده را از مشکلات و تنش‌های داخلی نشان می‌دهد. اگرچه به نظر می‌رسد که تروریسم در لباس طالب و داعش، مهم‌ترین تهدیدها برای بقای حکومت وحدت ملی و مردم افغانستان هستند اما فرسایش از درون، نگرانی بیشتری ایجاد می‌کند.

#### ۹-۴. بحران مشروعیت

اگر دولت در انجام وظایف و تقاضاها ناتوان باشد، چنین دولتی، فاقد مشروعیت لازم است (Marshall and Goldston; 2007: 13-14). بحران مشروعیت و شکنندگی دولت، رابطه‌ای دوسویه داشته، مکمل همدیگرند. در دولت‌های شکننده، نبود مشروعیت به تضعیف ظرفیت عملکردی و

خدماتی دولت می‌انجامد و این پیامد نیز به‌نوبه خود به تضعیف شدید مشروعیت دولت ختم می‌شود (OECD; 2010: 7-8).

دولت در افغانستان به دلیل ناتوانی از انجام کارویژه‌های اساسی در عرصه‌های گوناگون به‌ویژه امنیتی و خدمات‌رسانی، فاقد مشروعیت و اقتدار سیاسی بوده، در نتیجه، بسیار ضعیف و شکننده، ظاهر شده است. اگر فرض کنیم که اقتدار سیاسی، تنها برای دولت‌هایی به‌وجود می‌آید که قادرند، آرامش داخلی و حفاظت در برابر مداخله خارجی را برقرارکنند (بوزان، ۱۳۹۰: ۶۸)، دولت در افغانستان نه‌تنها مقادیری از امنیت را در حوزه‌های مختلف برای مردم ایجاد نکرده‌است که خود، منبعی مهم از تهدید شده‌است. اگر دولت، منبع اصلی تهدید اتباع خود باشد، آیا توجیه اصلی برای موجودیت خود را از دست نداده‌است؟ (بوزان، ۱۳۹۰: ۵۶)؛ برخلاف دولت قوی که دارای منبع اقتداری واحد است که از مشروعیتی گسترده در میان مردم، بهره‌مند است (بوزانف ۱۳۹۰: ۱۲۵).

براساس سخن بوزان، دولت در افغانستان، همواره ضعیف و به بحرانی از جنس مشروعیت مبتلا بوده‌است. دولت‌ها در افغانستان دراصل برپایه رضایت که اساس فرمانروایی مشروع است، بنانهاده‌نشده‌اند؛ همچنین از منبع جدید مشروعیت که همان کارآمدی است نیز، بهره‌مند نبوده و مطالبات مردم از دولت هیچ‌گاه عملی نشده‌است؛ از این حیث، مردم همواره در برابر دولت قرار داشته‌اند؛ این امر با نظریه جیمز روزنا، به‌طور کامل مطابقت دارد: «بحران مشروعیت، زمانی آشکارتر می‌شود که مردم برای برآوردن مطالبات خود به ایجاد یا پیوستن به خرده‌گروه‌ها مبادرت کنند تا در برابر دولت قرارگیرند» (روزنا، ۱۳۸۴: ۱۸۵). دولت در افغانستان، نه دارای مشروعیت عمودی است و نه از مشروعیت افقی، بهره‌مند است. مشروعیت عمودی ندارد چون فاقد اقتدار است. مردم از قوانین و مقرراتی که از سوی دولت وضع می‌شوند، حمایت نمی‌کنند؛ از سوی دیگر، مردم نسبت به دولت تعلق خاطر ندارند زیرا دولت، مردمی نیست و دولت‌های ضعیف و شکننده، فاقد توانایی ایجاد حس همبستگی معنوی هستند (Rotberg; 2004).

#### ۴-۱۰. مداخلات خارجی

یکی از عوامل تأثیرگذار بر ناکامی دولت در افغانستان، مداخلات کشورهای خارجی به‌منظور توسعه نفوذ است؛ این کشور به گفته فردهالیدی، به دلیل ضعیف و فقیر، همواره محلی برای دست‌اندازی دولت‌های منطقه و فرامنطقه بوده‌است (هالیدی، بی تا: ۴۲).

ناکارآمدی دولت در افغانستان و مواجهه آن با گسل‌های عمیق و بحران‌ساز امنیتی، ظرفیتی و مشروعیتی، زمینه دخالت خارجی را در امور داخلی افغانستان فراهم کرده، در نتیجه، این کشور همچنان ضعیف و عقب‌مانده، باقی‌نگه‌داشته شده‌است. در افغانستان، به احتمال، بیش از هر کشوری دیگر در آسیا و شاید به جسارت بتوان گفت در جهان، مداخله صورت گرفته‌است (Caroe;1968: 25).

افغانستان از کشورهایی است که نظریه بوزان، یعنی ضعف دولت و مداخله خارجی در آن به‌طور کامل تطبیق شده‌است: «دول ضعیف، ممکن است در خدمت منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی قدرت‌های بزرگ قرار بگیرند» (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۲۸).

مداخلات مکرر کشورها در افغانستان اگر به دلیل ضعف و فقر این کشور بوده‌است، از عوامل تأثیرگذار بر افزایش فقر و ضعف این کشور نیز بوده‌است و از اساس، هدف از این مداخلات نیز، جز ضعیف‌سازی این کشور، موردی دیگر نبوده‌است. تضعیف افغانستان به‌مثابه یک راهبرد ازسوی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به کرات اعلام و دنبال شده‌است. قدرت‌های مداخله‌گر برای رسیدن به منافع خویش، همواره سعی کرده‌اند که این کشور را ضعیف باقی‌نگه‌دارند؛ از این رو، گاه از منازعات درونی قدرت سودجسته‌اند و گاه از تعارض‌های هویتی - فرهنگی به‌منظور جلوگیری از وحدت و اقتدار ملی بهره‌گرفته‌اند؛ این تنها، کشور پاکستان نبود که در چارچوب منطق ضیاءالحق، سیاست سرزمین سوخته را در افغانستان به‌اجرا گذاشت؛ بلکه پیش از آن، انگلیس و پس از آن، بسیاری از کشورهای دیگر در راستای تأمین منافع خود، افغانستان ضعیف را جزو اولویت‌های سیاستی خود قرار داده‌اند. انگلیس وقتی در برابر مقاومت این کشور کم‌آورد، سیاست چیره‌دستی غی فعال را به‌کار نهاد و سیاست تطمیع و فریب را در قبال این کشور درپیش‌گرفت زیرا این سیاست، ناکامی افغانستان را بهتر تضمین می‌کرد. لرد لیتون، به‌عنوان مسئول کنترل هندوستان اعتقاد داشت: «افغانستان، دولتی است که بیش از اندازه، ضعیف و وحشی است و باید منزوی و ضعیف، باقی‌بماند» (Gregorian;1968: 112).

دکترین برژنف، نیز به ضعف افغانستان و فروپاشی دولت منجر شد. شوروی براساس منطق برژنف، در افغانستان، مداخله نظامی صورت داد تا از سقوط دولت ضعیف اما متمایل به سوسیالیزم جلوگیری کند؛ اما اقدام‌های این کشور نه‌تنها اسباب کارایی و توانایی دولت وابسته را فراهم نکرد که به گفته جیوستوزی، آنچه روی داد، برعکس این تصورها بود (جیوستوزی، ۱۳۸۶: ۸۱). در زمان اشغال افغانستان، جامعه بین‌الملل، مسئولیت حمایت از مجاهدان را تا سرنگونی دولت وابسته ادامه دادند؛ اما

پس از خروج ارتش سرخ و سرنگونی دولت نجیب، مسئولیت اصلی، یعنی بازسازی و ایجاد ارتش و دولت نیرومند در افغانستان فراموش شد. جنگ قدرت در دوران پشاوروی، دولت را به شدت به ناکارآمدی، ضعف و درنهایت ورشکستگی و سقوط دچار کرد. با قدرت گرفتن طالبان، افغانستان به عنوان دولت فرومانده و ناکام در عرصه بین‌الملل شناخته شد؛ این امر، زمینه حضور نیروهای بین‌المللی را به رهبری ایالات متحده در افغانستان فراهم کرد زیرا مقوله دولت‌های فرومانده به عنوان تهدیدهای عمده ضد ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی پس از ۱۱ سپتامبر، بیشتر اهمیت یافت (Francois and Sud; 2006: 144-145).

پس از سقوط طالبان، این کشورها در بروز اوضاع نابسامان این کشور، مؤثر بوده و هستند و در این خصوص باید به صف‌بندی میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای پرداخت و منافع و اهداف کلان هریک از آنها را در افغانستان مشخص کرد. آمریکا، کشورهای عضو ناتو، پاکستان، عربستان سعودی و ایران، هریک با نگاه و تعریف خاص خود، به عرصه افغانستان وارد شده و عدم هماهنگی در منافع و سیاست‌های کشورهای بالا در کنار ناتوانی دولت مرکزی در مدیریت شرایط، اوضاع را به سمت وخامت سوق داده و بازی مخرب برخی از بازیگران مانند «پاکستان» در حمایت از گروه‌های خشونت‌ورز، توان دولت ناتوان افغانستان را برای یافتن راه‌حل صلح و پایان‌دادن به بحران، به پایین‌ترین سطح رسانده است. (Keane; 2016).

در آرایش سیاسی جدید، «روسیه، هند و ایران» از اتحاد شمال حمایت می‌کنند؛ اما برخی کشورها مانند آمریکا، پاکستان و عربستان از گروه دوم که اغلب پشتون‌ها را دربرمی‌گیرد، جانب‌داری می‌کنند؛ لذا این قدرت‌ها با حمایت مالی و نظامی از گروه‌های مختلف داخلی افغانستان، به دنبال تأمین منافع خود هستند که به‌طورطبیعی با منافع ملت افغانستان همخوانی ندارد و به تعارض‌های داخلی بیشتر دامن می‌زند؛ این همان چیزی است که بوزان، آن را تئوریزه کرده است: دول خارجی به جناح‌های درگیر در کشمکش داخلی کمک می‌کنند (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۲۳).

قدرت‌های بزرگ مداخله‌گر در افغانستان، درخصوص حمایت از دولت و مبارزه با تروریسم، هدفی واحد ندارند و این عدم انسجام، دولت افغانستان را به سمت ورشکستگی برده است؛ برای نمونه، آمریکایی‌ها بر این اعتقادند که ناتو باید با افزایش توان نظامی، ریشه طالبان را بخشکاند و اوضاع را تحت کنترل دریاورد؛ بنابراین آمریکایی‌ها در سیاست اعلامی خود، خواهان مذاکره و گفتگو با طالبان نیستند؛ درمقابل، کشورهای اروپایی عضو ناتو به‌ویژه فرانسه، آلمان، ایتالیا، اسپانیا و

انگلیس معتقدند که مشکل افغانستان، راه‌حل نظامی ندارد و تنها در صورت برگزیدن راهبردی (استراتژی) فراگیر و روی آوردن به بازسازی و توسعه می‌توان به کنترل اوضاع این کشور، امیدوار بود (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۶: ۲۱۹)؛ تضاد میان دولت افغانستان و قدرت‌های مداخله‌گر نیز یکی از عوامل ضعف دولت و قدرت‌گیری طالبان است. بحث مذاکره با طالبان، یکی از مسائل مناقشه‌آمیز در این زمینه است. دولت افغانستان، معتقد است اگر قرار است، مذاکره‌ای با طالبان صورت گیرد، باید براساس برنامه‌ای حساب‌شده و با هماهنگی دولت افغانستان باشد (جعفری، ۱۳۷۸: ۱۰۲)؛ این در حالی است که خارجی‌ها، دولت افغانستان را در جریان گفتگوهای خود قرار نمی‌دهند. انگلیسی‌ها به صورت یک‌جانبه با طالبان در ولایات جنوبی مذاکره کردند؛ این ناهماهنگی‌ها و تعارض‌ها زمینه‌های ضعف دولت و قدرتمند شدن گروه‌های معارض را به وجود آورده است.

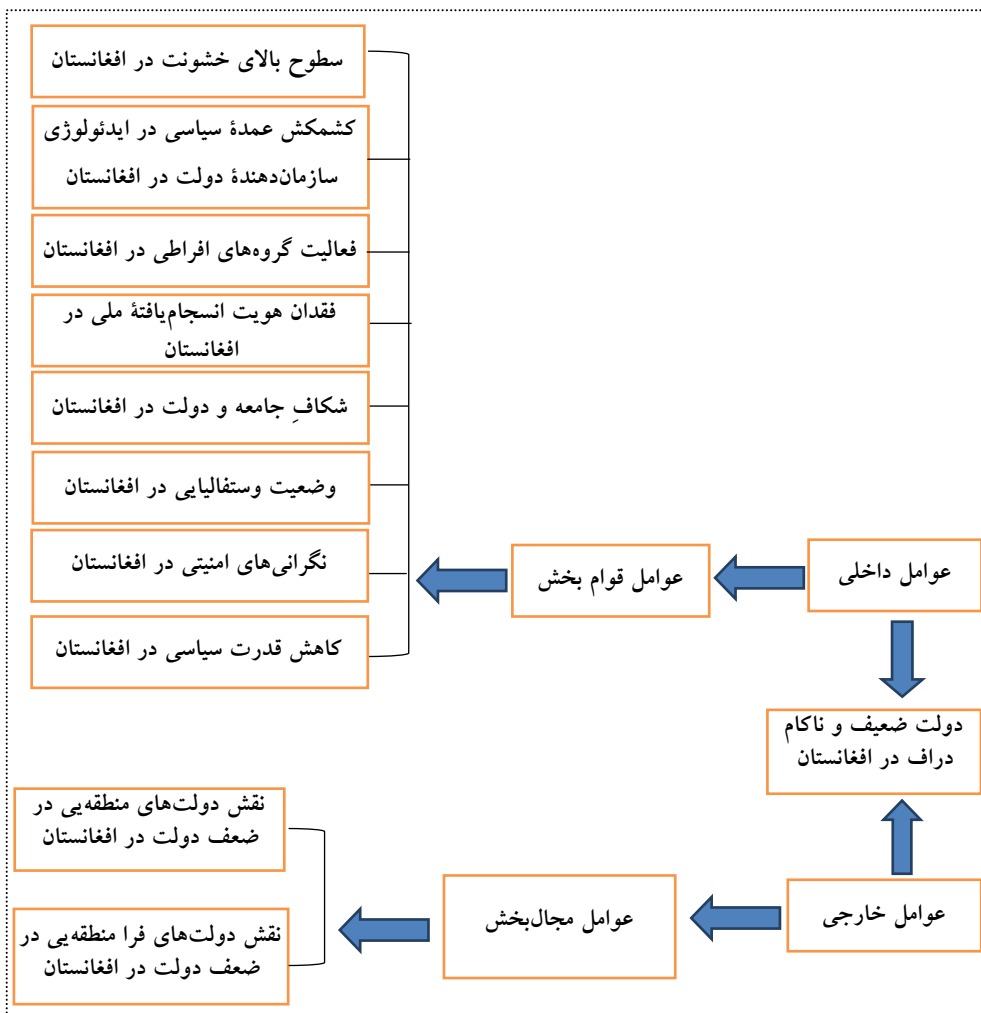
## نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش نشان داده‌اند که طیفی گسترده از زمینه‌ها، وجود دولت ضعیف و شکننده را در دوران حکومت وحدت ملی استمرار بخشیده است. بسترهای نامساعد اجتماعی، منازعات دیرپای قومی- مذهبی، هویت ضعیف و ناقص ملی، شکل‌گیری دولت فراگیر و مقتدر را در افغانستان دور از دسترس قرار داده است. به تناسب بسترهای نامساعد اجتماعی، دولت در افغانستان همواره ضعیف و در ارائه خدمات و کالاهای اساسی به مردم، ناکام بوده است؛ از این رو، دولت در افغانستان، پیوسته با بحران مشروعیت و کارآمدی مواجه بوده است و به همین دلیل، به مصالحه و سازش با گروه‌های مختلف تن در داده و کارآمدی آن را قربانی مصلحت‌های سیاسی و معامله‌گری کرده است؛ خشونت سیاسی بالا، فقدان امنیت، فساد اداری و جنایت‌کار شدن دولت از عوامل دیگر ضعف دولت در افغانستان است. روند ناکامی دولت در دوره‌های جدید که با پشتوانه قدرت‌های خارجی روی کار آمده‌اند نیز استمرار داشته‌اند و از این بابت نمی‌توان گسست را در تاریخ سیاسی افغانستان پذیرا شد.

## منابع

### ۱. منابع فارسی

- احمدی، حمید (۱۳۷۷): «طالبان، ریشه‌ها، علل ظهور و عوامل رشد»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*؛ ش ۱۱ و ۱۲.



- احمدی، یوسف (۱۳۹۲)؛ *بحران قومیت در افغانستان*؛ کابل: میرگان.
- آنتونی، هیمن (۱۳۶۵)؛ *افغانستان زیر سلطه شوروی*؛ ترجمه اسدالله طاهری؛ تهران: انتشارات شباویز.
- اندیشمند، محمداکرام (۱۳۹۱)؛ *ما و پاکستان*؛ کابل: بنگاه انتشارات میوند.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳)؛ *دولت ملت‌سازی در افغانستان*؛ کابل: انتشارات سعید.
- بیسلس، جان (۱۳۸۸)؛ *جهانی‌شدن سیاست*؛ ترجمه جمعی از نویسندگان؛ تهران: ابرار معاصر.



- بوزان، باری (۱۳۸۹)؛ *مردم، دولت‌ها، هراس*؛ ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری (۱۳۷۸)؛ *مناطق و قدرتها: ساختار امنیت بین‌الملل*؛ ترجمه رحمن قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری و همکاران (۱۳۸۶)؛ *چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت*؛ ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- پهلوان، چنگیز (۱۳۷۷)؛ *افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان*؛ تهران: نشر قطره.
- جعفری، کرم (۱۳۸۷)؛ «چالش‌ها و بحران‌های دولت حامد کرزای»، در کتاب *مجموعه مقالات همایش تحولات افغانستان*؛ کابل: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- جیوستوزی، آنتونی (۱۳۹۲)؛ *افغانستان جنگ، سیاست و جامعه*؛ تهران: انتشارات عرفان.
- حق‌شناس، س. ن (۱۳۶۳)؛ *دسایس و جنایات روس‌ها در افغانستان*؛ تهران: جمعیت اسلامی افغانستان.
- خضری، محمد (۱۳۸۴)؛ «تحلیل نهادی فساد اداری»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*؛ سال هشتم، ش ۳.
- دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (۱۳۸۶)؛ *سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)*؛ تهران: وزارت امور خارجه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰)؛ *مجموعه مقالات در دومین سمینار افغانستان*؛ تهران: ص ۹۹.
- دکمجان، هرایر (۱۳۹۰)؛ *جنبش‌های اسلامی معاصر*؛ ترجمه حمید احمدی؛ تهران: کیهان.
- دهقان، محمداصادق (۱۳۹۳)؛ «آسیب‌شناسی توسعه در افغانستان»، *ماهنامه سیاسی-اقتصادی*؛ ش ۲۵۹ و ۲۶۰.
- رنجبر، مقصود (۱۳۸۴)؛ «نظریه‌های ناسیونالیسم»، *مجله مطالعات ملی*؛ ش ۲۴.
- روبین، بارنت، آرمسترانگ (۱۳۸۴)؛ «ابعاد منطقه‌ای بازسازی افغانستان»، *فصلنامه مطالعات استراتژیک*؛ ترجمه امان‌الله روستاکی؛ وزارت امور خارجه افغانستان، سال اول، ش ۶ و ۷.
- روزنا، جیمز (۱۳۸۴)؛ *آشوب در سیاست جهان*؛ ترجمه علیرضا طیب؛ تهران: نشر روزنه.
- شفیعی، نوذر (۱۳۹۶)؛ تبیین عوامل مؤثر بر اتخاذ استراتژی دولت ترامپ نسبت به افغانستان: *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*؛ دوره اول، ش ۲۴.

- صالحی امیری، سید رضا (۱۳۸۹): *انسجام ملی و تنوع فرهنگی*؛ تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- عبادی، محمدتقی (۱۳۹۶): «مهاجرت نخبگان و پیامدهای آن در افغانستان»؛ *مجموعه مقالات سومین سمینار علمی مهاجرت*؛ وزارت امور مهاجرین و عودت‌کنندگان.
- فصیحی دولتشاهی، محمد عارف (۱۳۹۵): *جامعه‌شناسی خشونت سیاسی در افغانستان*؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- گل محمدی، احمد (۱۳۹۱): *جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت*؛ تهران: نشر نی.
- موسوی، سید عسگر (۱۳۸۷): *هزاره‌های افغانستان، تاریخ، فرهنگ، اقتصاد، سیاست*؛ قم: اشک یاس.
- نوریان، محمدعلی (۱۳۹۴): «ریشه‌ها و پیامدهای همسایگی با دولت‌های ورشکسته: افغانستان و شکست دولت - ملت‌سازی صلح»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*؛ سال یازدهم، ش ۳۱.

## ۲. منابع انگلیسی

- Afghanistan Annual Report, Protection of Civilian in Armed Conflict.
- (20013). "United Nations Assistance Mission in Afghanistan", available at: [http://www.unama.unmissions.org/Portals/UNAMA/human%20rights/Feb\\_8](http://www.unama.unmissions.org/Portals/UNAMA/human%20rights/Feb_8).
- Akhlaq, Sayed Hassan (2015), "The Ccrisis of national and Religious Identity in Afghanistan Today", available at: Brooks, Rosa (2005). "Failed States or the State as Failure?", Avalibal at: <http://scholarship.law.george.town.edu/facpub/1108>.
- Caroe,Olaf,( Caroe;1968: 25) *The Pathans*,55 B.C-a.D 1957,New Yprk: St Martins Press  
Rotberg, R (ed) (2004), *When States Fail*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Esposito, John L & Mogahed, Dalia (2006). *What Makes a Muslim radical?* Foreign policy, retrived 20 Npvenber 216,At:[www.foreignpocly.com/story/cms.php?story-id=3637](http://www.foreignpocly.com/story/cms.php?story-id=3637)
- Francois,M.and Sud,l (2006).*Promoting Stability and Development in Fragile and Failed states*.*Development Policy Review* 24,2:141-160.
- Gregorian,Vartan, (Gregorian;1968: 112) *The Emergence of Modern Afghanistan*, Stanford: Stanford University press.
- Gal, Carlotta(2009) "Incrwasing accounts of Fraud Cloud afgghan Vote" New York

Times, august30/2009.

- Keane, Conor (2016), US Nation- Building In Afghanistan, New York, Routledge.
- Newman, Edward (2009). "Failed States and International order: Constructing a Post-Westphalian world", Avalibal at: <http://www.contemporarysecuritypolicy.org/assets/CSP-39-3-Newman>. Pdf.
- Newell Richard s, and Nancy Peabody Newell, the Struggle for Afghanistan, Ithaca, NY Cornell University.
- Ottawy, Marina & Mair, Stefan (2004). "States at Risk & Failed States", Carnegie Endowment for International Peace, September, pp:1-10.
- OECD (2010). The State' legitimacy in Fragile Situations, OECD Publications.
- Rotberg, Robert (2009). "Failed States, Collapsed States, Weak States", posen.
- r.barry,( 1993,) "The Security Dilemma and Ethnic C onflict", In Michael Brown(d), ethnic Conflict and Internutional Security,(u.S. Aprinceton university press.
- Roberts, Jeffery J. The Origins Conflict in Afghanistan: West port, CT: praeger, 2003, p.49.
- Singer, Andre, Guardians of the North-west Frontier, Amsterdam: Time Life Books.
- Pamir, Peri (2013). Nationalism, Ethnicity and Democracy: Contemporary Manifestations, The International Journal and Pace Studies, Avalibal at: [http://www.gmu.edu/programs/icar/ijps/vol2\\_2/pamir.Htm](http://www.gmu.edu/programs/icar/ijps/vol2_2/pamir.Htm).
- Olson, William (1993). "The New World Disorder: Governability and Development, in Max G. Manwaring, ed. Gray Area Phenomena: Confronting New World Disorder, Boulder: Westview Press.
- Rotberg, Robert (2003). "Failed States, Collapsed States, Weak States: Causes and Indicators", in State Failure and State Weakness in a Time of Terror, ed. Robert I. Rotberg Washington D. C.: Brookings Institution.

### ۳. منابع الکترونیکی

- جعفری، موسی (۱۳۹۷)؛ «سودای دولت قوی اشرف غنی و کابوس اقتدار شکننده»؛ تاریخ انتشار: ۱ دسامبر ۲۰۱۷ - ۱۰ آذر ۱۳۹۶، تاریخ بازدید: ۸/ ۶/ ۱۳۹۷، قابل دسترسی در:

<http://www.bbc.com>.

- طلوع نیوز (۱۳۹۷) «تأکید رهبران جنبش روشنائی بر برآورده شدن خواست‌هایشان»؛ قابل دسترسی در: [www.tolonews.com](http://www.tolonews.com).

- وزارت امور مهاجرین و عودت‌کنندگان (۱۳۹۷)؛ قابل دسترسی در: <http://morr.gov.af>، بازدید: ۱۳۹۷/۵/۲۳.

- فارسی (News 1396)؛ «آیا/شرف غنی به خواست جمعیت اسلامی تسلیم خواهد شد؟»؛ تاریخ انتشار: ۱۵ خرداد ۱۳۹۶، تاریخ بازدید: ۱۰/۰۶/۱۳۹۷، قابل دسترسی در: <http://www.bbc.com>.

- طلوع نیوز (۱۳۹۷)؛ «نگرانی‌ها از سقوط پنج شهر مهم کشور به دست طالبان»؛ قابل دسترسی در: [www.tolonews.com](http://www.tolonews.com) Pars today؛ «گسترش ناامنی عامل اختلاف میان سران دولت وحدت ملی افغانستان»؛ تاریخ انتشار: ۰۸ سنبله ۱۳۹۵، ۰۹:۲۸ کابل، تاریخ بازدید: ۰۴/۰۶/۱۳۹۷، قابل دسترسی در: <http://parstoday.com>

- خبرگزاری صدای افغان (آوا) (۱۳۹۷)؛ حنیف/تمر به دلیل اختلاف‌های عمیق و جدی با رهبری حکومت از مقامش استعفاداد؛ کد مطلب: ۱۶۹۳۹۸، تاریخ انتشار: شنبه ۳ سنبله ۱۳۹۷ ساعت ۱۸:۰۹، تاریخ بازدید: ۰۵/۰۶/۱۳۹۷، قابل دسترسی در: [www.avapress.com](http://www.avapress.com).

- شبکه اطلاع‌رسانی پیام افتاب (۱۳۹۷)؛/شرف غنی و تلاش‌های متمرکزسازی قدرت قبیله‌ای، تاریخ انتشار: شنبه ۲۹ ثور ۱۳۹۷ ساعت ۱۷:۳۴، تاریخ بازدید: ۱۷/۰۶/۱۳۹۷، قابل دسترسی در: <http://www.payam-aftab.com>

- رادیو و تلویزیون راه فردا (۲۰۱۵) یست و ششم دلو سالروز خروج ارتش سرخ شوروی از افغانستان، تاریخ انتشار: ۱۵ فوریه ۲۰۱۵، تاریخ بازدید: ۱۶/۰۶/۱۳۹۷، قابل دسترسی در: <http://www.youtube.com>

- خبرگزاری صدای افغان (۱۳۹۷)؛ «آمریکا به افغانستان اجازه‌نداد که در نشست مسکو شرکت کند/ آمریکا نمی‌خواهد که روس‌ها در مسئله صلح افغانستان دخیل شوند، تاریخ انتشار: سه‌شنبه ۶ سنبله ۱۳۹۷، ساعت ۱۷:۰۲، قابل دسترسی در: [www.avapress.com](http://www.avapress.com).